اصطلاحات کلیدی حوزه جنسیت و جنبش زنان در ایران

نظریه های انسان شناسی ( دوره دکتری)

گردآورنده

مرضیه مددی دارستانی

استاد

جناب آقای دکتر فکوهی

در این مجموعه به بررسی فرهنگ اصطلاحات جنسیت به صورت کلی و سپس فرهنگ اصطلاحات کلیدی جنبش زنان در صدساله اخیر ایران را مورد مطالعه قرار می دهیم.

**جنسیت**

مفهوم جنس به ویژگی­های زیستی و تفاوت­های بدنی انسان اشاره داشته و آنها را به دو دسته ی زن و مرد تقسیم می­کند اما جنسیت معرف باورهایی است که مرد بودن و زن بودن را نشان می­دهد. هدف از تفاوت قائل شدن میان جنس و جنسیت بر این مبناست که فرهنگ از تفاوت فیزیکی و ذهنی میان زنان و مردان استفاده می­کند تا نظام قدرت مبتنی بر پدرسالاری را حفظ کرده و به تولید این نوع از "آگاهی" در میان زنان بپردازد که آنها "ماهیتا" با نقش­های خانگی تطابق بیشتری دارند. البته امروزه زن یا مرد بودن الزاما نقطه­ی مقابل هم نیست زیرا مفهوم جنسیت از دوگانه­ی زن و مرد فراتر می­روند و انواع دیگر جنسیت را تحت عنوان دگرباشان جنسی به رسمیت می­شناسد.

مفهوم جنسیت به آن طریقی که ما آن را امروز به کار می بریم، از اواسط دهه­ی 1970 میلادی به کار گرفته شد. ادعای اصلی این مفهوم آن بود که تاثیرات بدنی و روانی تفاوت های زیستی میان زنان و مردان همواره جهت حفظ نظام پدرسالاری و قدرت آن، به تولید نوعی آگاهی در میان زنان انجامیده است با این محتوا که آنان ذاتا و طبیعتا در پذیرش نقشهای خانگی موفق تر از مشاغل بیرونی و امور تصمیم­گیری هستند ‌(لیندزی، 2010).

جنسیت در مطالعات جنسیت از جهات گوناگون بررسی شده است از جنبه فردی ( چگونگی رفتارهای مردان و زنان اعتقادات نگرشها و هویت جنسی) از لحاظ ساختار اجتماعی ( تقسیم جنسی فعالیتهای اجتماعی یا کار مردان و زنان ) از لحاظ نظم های نمادین ( نمادهای جنسیتی ، نحوه تفکر ما درباره مردانگی و زنانگی). در تمام این سطوح بیش از آنکه جنسیت عامل تفاوت بین افراد، سازمانهای اجتماعی یا تفکر بشری باشد، عامل نوعی عدم تقارن در قدرت دانسته شده است. به عبارت دیگر اگر چه تفاوتهای جنسی به خودی خود برای متفکران مطالعات جنسیت جزیی از حوزه­های مورد علاقه است اما موضوع اصلی این است که چگونه این تفاوتها روابط قدرت نامتقارنی را بین زن و مرد ایجاد می­کند، روابطی که یک سوی آن انقیاد و دیگر سو استیلا قرار دارد (دیویس، 1991)

آن اوکلی در کتاب معروف خود با عنوان جنس، جنسیت و جامعه به خوبی برساخت اجتماعی جنسیت را نشان می­دهد. او در اثر خود به این امر می پردازد که چگونه فرهنگهای غربی درباره­ی تفاوتهای جنسیتی اغراق کرده و "کارآمدی اجتماعی" افراد و نقش های آنها را به گونه ای تعریف می­کنند که نقش زنان به عنوان مادری یا خانه­داری، به صرفه محسوب می شود (اوکلی، 1972). پیش از این نیز نظریه پرداران و کنشگران فمینسیت به برساخته بودن جنسیت به عنوان امری که به افراد آموخته می­شود اشاره کرده بودند. از اولین و تاثیرگذارترین افراد متقدم در این بحث می توان به سیمون دوبوار و اثر کلیدی او جنس دوم اشاره کرد. او در این اثر زن بودن را ویژگی اکتسابی می خواند که به فرد از بدو تولدش داده می شود (دوبوار، 1972).

اما آثار متاخر در حوزه­ی جنسیت نشان از آن دارند که معانی نهفته در تفاوت های جنسی ساخت هایی اجتماعی بوده و بنابراین قابل تغییرند بنابراین فکتهای بیولوژیکی که به افراد نسبت داده می شود و کاملا علمی و دقیق به نظر می رسند، به متن های فرهنگی و تاریخی محلی وابسته بوده و متغیر می باشد (پلیچر، 2005). بنابراین جنسیت به طور کلی، هویتی برساخته از روابط اجتماعی میان زنان و مردان است. هویتی که از طریق زندگی در جامعه ساخته، بازتولید و تثبیت می­شود. جنسیت امری غیرذاتی و غیر طبیعی است و بر حسب اینکه در چه فضای فرهنگی زیست شود متفاوت است. چنین هویتی از زمانی که فرد تولد می­یابد به او نسبت داده شده و تا پایان عمر در کنار او خواهد ماند.

 **ستم/سرکوب جنسی**

ستم جنسیتی، رفتار نظام مندی است که در آن عده­ای به دلیل جنسیت خود بر عده­ای دیگر برتری دارند. این امر ریشه در آن دارد که الگوها و کلیشه­هایی که مردان را برتر از زنان می­داند، مانع از توزیع عادلانه­ی قدرت در میان آنان شده و به همین دلیل زنان را تحت انقیاد مردان در می­آورد. حفظ ستم جنسیتی امری ساختارمند است به این معنا که حاصل کنش­های روزمره و وجود پیش فرض هایی در جامعه است که هرگز به چالش کشیده نمی­شوند نه اینکه حاصل ستم عده­ی اندک و مشخصی از جامعه بر دیگران باشد. بنا به نظر فمینیست­ها، ستم جنسیتی روندی آرام و غیرقابل تشخیص دارد و در باور عمومی نهادینه می­گردد.

به عبارت دیگر، ستم و سرکوب تجربه­ای است که زنان در نظامی مبتنی بر سلطه از سر می­گذرانند. کریستین دلفی (1977) به کارگیری این اصطلاح را برای نظریه فمینیستی بسیار اساسی می­داند زیرا مبارزه­ی فمینیستی را در چارچوبی انقلابی جای داده است. فمینسیت ها در زمینه­ی وجود ستم علیه زنان با یکدیگر متفق بوده و در تلاش برای مبارزه با آن برخاسته اند. اما در زمینه­ی ریشه ها و منابع ستم با یکدیگر اختلاف دارند. فمینیست های لیبرال­ ستم را معلول تبعیض های موجود می­دانند، مارکسیست­ها آن را به شیوه­ی تولید نسبت می­دهند و سوسیالیست ها ستم بر زنان در خانه را نیز به اندازه­ی ستم در بازار کار مهم می­شمارند. تمایز میان عرصه­های خصوصی و عمومی بر این واقعیت که فرودستی زنان و سرکوب ایشان بخشی از بنیان جامعه­ی مردسالار است سرپوش می گذارد. ایریس یانگ (2004) ستم را زمانی می­داند که افراد فاقد بعضی از جنبه­های انسانی می­شوند. او با بررسی آثار و رویکردهای فمینسیتی، ستم علیه زنان را به پنج دسته­ی اصلی تقسیم می­کند: خشونت، استثمار، حاشیه­سازی، بی­قدرتی، و امپریالیسم فرهنگی.

**جنسیت­زدگی**

جنسیت­زدگی تعصب یا تبعیضی است که افراد بر اساس جنسیت خود تجربه می‌کنند. به عبارت دیگر رفتار، گفتار، منش و یا هر واکنشی که از اعتقاد به فرودستی زنان برخاسته باشد و باورهای اجتماعی ناشی از آن راه را بر فعالیت های زنان می‌بندند. این اصطلاح در میان جنبش های فمینستی موج دوم، در قیاس با نژاد پرستی ساخته شد و هر دو اصطلاح بیانگر رشد نوعی آگاهی بود نسبت به ستمی که نسبت به زنان و رنگین پوستان اعمال می‌شد. تبعیض جنسیتی در حقیقت پرابلماتیکی است که جنبش‌های آگاهی بخش زنانه و اساسا فمینسیم بر اساس آن به وجود آمده‌اند. افشای زیرساخت اسطوره‌های جنس پرستانه یکی از مهمترین هدف های مطالعات زنان و جنسیت بوده است که نقطه‌ی شروع آن بیان تجربه‌های عینی تبعیض‌های جنسی است. به باور نجم عراقی در بررسی مفهوم جنس گرایی دو رویکرد عمده وجود دارد. رویکرد اول ناظر بر آن است که این ویژگی، نوعی نگرش و عاطفه‌ی ناخودآگاه است که در جریان اجتماعی شدن و شکل‌گیری هویت جنسی، توسط افراد آموخته می‌شود. این در حالیست که رویکرد دوم بر نسبت تبعیض جنسیتی با سایر شرایط مرتبط و مشابه آن از جمله استثمار طبقاتی، نژادپرستی و ... است (نجم عراقی، 1389: 316).

تبعیض جنسیتی یا جنسیت زدگی عمیقا ریشه در کلیشه‌های جنسیتی یعنی ویژگی‌ها و رفتارهایی که افراد بدون دلیل یا شناخت قبلی به دیگران نسبت می‌دهند. به‌علاوه یکی از عرصه‌های مشخص بروز جنسیت زدگی در زبان صورت می‌گیرد، زمانی که زبان اعضای یک جنس را به صرف زن یا مرد بودن به لحاظ جایگاه اجتماعی پایین‌تر دانسته و ارزش کمتری برایشان قایل می‌شود. برای مثال زبان فارسی زبانی جنسیت زده است چراکه بسیاری از لغات و ظرب المثل‌ها، معیار بودن ویژگی‌های مردانه را در فرهنگ فارسی نشان می‌دهد.

 به علاوه مصادیق عمده و تاثیرگذار تبعیض جنسیتی به باور فعالان زنان در عرصه‌های تبلیغات، مد، آموزش، حقوق شهروندی و مدنی، حقوق تولید مثل، نقص عضو جنسی، تجاوز جنسی در مواقع جنگ و بحران، خشونت خانگی، هرزه‌نگاری و ... قابل مشاهده است (بیسلی، 1385).

عده­ای از فعالان اجتماعی نیز نوعی از سکسیسم را شناسایی کرده­اند که آن را "جنسیت زدگی خیرخواهانه" می­نامند. این عبارت به آن معناست که باید نسبت به زنان نگاه ملایم تر و معتدل تری داشت چراکه آنها موجوداتی شکننده و حساس بوده و نیازمند حمایت هستند آنها بهتر است به امور خانگی پرداخته و امور دشوارتر را به مردان واگذارد (میوکو، 2000). این رویکرد که زنان را جنس لطیف می­نامد، اگرچه از سایر گرایشات سکسیستی که با زنان خصمانه برخورد می­کند فاصله دارد، اما در یک نکته با آنها مشترک است: زن به مثابه موجودی ضعیف ساختار قدرت و اقتدار مردانه را توجیه و بازتولید می­نماید.

**مردسالاری**

مفهومی است که در آن مردها قدرت و حاکمیتی فراوان نسبت به زن‌ها دارند و در انگلیسی از واژه Masculism در مفهوم مردسالاری استفاده می‌شود. [پدرسالاری](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%AF%D8%B1%D8%B3%D8%A7%D9%84%D8%A7%D8%B1%DB%8C)(Patriarchy) زیر مجموعه مردسالاری به حساب می‌آید؛ یعنی مردسالاری کلی‌تر و مفهومی‌تر از پدرسالاری است.

**مردسالاری**، نامی است برای نظام و ساختاری که از راه [نهادهای اجتماعی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%86%D9%87%D8%A7%D8%AF%D9%87%D8%A7%DB%8C_%D8%A7%D8%AC%D8%AA%D9%85%D8%A7%D8%B9%DB%8C)، [سیاسی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%D8%AA) و [اقتصادی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D9%82%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%AF) ِ خود، زنان را زیر سلطه دارد.

گاه به جای واژه مردسالاری از واژه [پدرسالاری](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%AF%D8%B1%D8%B3%D8%A7%D9%84%D8%A7%D8%B1%DB%8C) استفاده می‌شود که کار درستی نیست، زیرا پدرسالاری تنها به برخی از جنبه‌های این نظام اقتدار مردانه و به گروه خاصی از مردان اشاره می‌کند. در [زبان انگلیسی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B2%D8%A8%D8%A7%D9%86_%D8%A7%D9%86%DA%AF%D9%84%DB%8C%D8%B3%DB%8C) برای هر دوی پدرسالاری و مردسالاری از واژه «Patriarchy» استفاده می‌شود.

میزان قدرت [مردان](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%B1%D8%AF) نسبت به [زنان](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B2%D9%86) در جوامع مختلف، متفاوت است. با این حال در تمام این جوامع مردسالار، مردان سهم بیشتری از مزایای اجتماعی همچون [قدرت](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%82%D8%AF%D8%B1%D8%AA)، [ثروت](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AB%D8%B1%D9%88%D8%AA) و [احترام](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%AD%D8%AA%D8%B1%D8%A7%D9%85) دارند. تداوم قدرت نظام مردسالاری ناشی از دسترسی بیشتر مردان به مزایای ساختارهای قدرت در درون و بیرون از خانواده و همچنین واسطه تقسیم کردن این مزایای اجتماعی در جامعه است.

واژه مردسالاری در [فمینیسم](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%81%D9%85%DB%8C%D9%86%DB%8C%D8%B3%D9%85) مفهوم مهمی است. هر یک از گرایش‌های فمینیستی برای توصیف زیرِ سلطه بودن زنان به یکی از ویژگی‌های مردسالاری اشاره می‌کنند. [فمینیست‌های سوسیالیست](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%81%D9%85%DB%8C%D9%86%DB%8C%D8%B3%D9%85_%D8%B3%D9%88%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D9%84%DB%8C%D8%B3%D8%AA%DB%8C)و [فمینیست‌های مارکسیست](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%81%D9%85%DB%8C%D9%86%DB%8C%D8%B3%D9%85_%D9%85%D8%A7%D8%B1%DA%A9%D8%B3%DB%8C%D8%B3%D8%AA%DB%8C) مردسالاری را بیشتر در جنبه‌های مادی و در رابطه با [سرمایه‌داری](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B3%D8%B1%D9%85%D8%A7%DB%8C%D9%87%E2%80%8C%D8%AF%D8%A7%D8%B1%DB%8C) بررسی می‌کنند و معتقدند شیوه تولید سرمایه‌داری به وسیله تقسیم کار جنسیِ مردسالاری تقویت می‌شود و مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری و [تقسیم کار جنسی](https://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=%D8%AA%D9%82%D8%B3%DB%8C%D9%85_%DA%A9%D8%A7%D8%B1_%D8%AC%D9%86%D8%B3%DB%8C&action=edit&redlink=1) یکدیگر را تشدید می‌کنند. [فمینیست‌های رادیکال](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%81%D9%85%DB%8C%D9%86%DB%8C%D8%B3%D9%85_%D8%B1%D8%A7%D8%AF%DB%8C%DA%A9%D8%A7%D9%84) مردسالاری را با سلطه مردان یکی می‌دانند و معتقدند چون زنان از نظر جنسی کم‌ارزش‌تر شمرده می‌شوند، «طبقه مرد» بر «طبقهزن» حاکم است. [فمینیست‌های روانکاو](https://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=%D9%81%D9%85%DB%8C%D9%86%DB%8C%D8%B3%D9%85_%D8%B1%D9%88%D8%A7%D9%86%DA%A9%D8%A7%D9%88%DB%8C&action=edit&redlink=1) که مفاهیم [روان‌کاوی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B1%D9%88%D8%A7%D9%86%E2%80%8C%DA%A9%D8%A7%D9%88%DB%8C) را به‌کار می‌گیرد معتقدند شکل‌گیری جنسیت زنانه و مردانه و معیارهای کاذب ناشی از آن، عامل ایجاد نظام مردسالاری و حذف زنان از تاریخ است.

**نابرابری جنسی**

نگاهی­به تاریخ تمدن و فرهنگ جوامع بشری نشان می­دهدکه نابرابری همواره واقعیتی توجیه­ناپذیر بوده است. در میان نابرابری­ها، نابرابری میان زن و مرد از جمله مواردی است که در طول تاریخ بشر به طور مستمر مطرح بوده است. تفاوت­های اجتماعی از قبیل شیوۀ زندگی و فرصت­ها و امتیازهایی که جامعه برای افراد قائل می­شود، موجب پیدایش نابرابری­اند. در مورد وجود نابرابری، نظریات متعددی وجود دارند. «افلاطون» و «ارسطو»، ریشۀ نابرابری را در سرشت انسان­ها جستجو می­کنند. «روسو» بر این عقیده بود که زنان به طور ذاتی از نظر عقل و شعور پائین­تر از مردان قرار دارند و این دلیلی برای تسلط مردان و زیردست بودن زنان است و می­بایست نقش مسلط در خانواده به خاطر عدم توانایی زنان به مردان واگذار شود. اولین جایی که روسو اصول مردسالاری را مطرح می­کند، نهاد خانواده است. او کنترل زندگی زن را توسط رئیس خانواده (مرد) ضروری­ می­داند. به عقیدۀ روسو، زن نمی­تواند دارای شخصیتی مستقل باشد و از استقلال رأی، قدرت انتخاب، تصمیم­گیری و استقلال اقتصادی بی­بهره است.

از نظر روسو، فضای محدود خانه، جایگاه مناسب زنان است و بدیهی است در این شرایط، زنان از هیچ­گونه امکاناتی برای شرکت در اجتماعات و حق زندگی مدنی برخوردار نیستند.

«جان استوارت میل» برخلاف «روسو» که از نظام پدرسالاری دفاع می­کند، از وجود تبعیض­های شدید دربارۀ تحصیل و آموزش و کمبود یا نبود فرصت­های شغلی برای زنان در جامعه گفتگو می­کند. به اعتقاد «میل»، گسترش آموزش و در اختیار نهادن فرصت­های شغلی برای زنان، دارای منافع و تأثیرات مهمی در جامعه است. بنابراین، «میل» با تعریف کارکردگرایی طبیعی زنان در فلسفه «ارسطو» و «روسو» که منشأ تفاوت رفتارهای زن و مرد و توانایی عقلی آنها را عاملی طبیعی می­دانستند، مخالفت می­ورزد و تفاوت رفتاری مرد و زن را در جوامع وابسته به نوع و کیفیت آموزشی و محیطی آنها می­داند. «میل» برخلاف «روسو»، می­داند که بدون شرکت زنان در سرنوشت خودشان، هیچ موفقیت و پیشرفتی برای خانواده حاصل نخواهند شد. گرچه استوارت میل یکی از اندیشمندان پیشرو و اولیۀ فمينیستی بود، اما با دفاع از نظام سنتی خانواده، با صراحت این نظر را دنبال می­کرد که اگر کسب درآمد زنان باعث شود تا آنان از کارهای خانه و پرورش کودکان باز بمانند، بهتر است که از آن چشم بپوشند. «میل» برخلاف «هریت تیلور» که به استقلال اقتصادی زنان چه در دوران تجرد و چه در زمان تأهل باور داشت، به این نوع از استقلال اقتصادی که باعث غفلت از کارهای خانه و بچه­داری شود، بی­اعتماد بود.

با مطرح شدن جنبش­های اجتماعی زنان، نقش زنان در تحقق تغییرات اجتماعی بیشتر مورد توجه قرار گرفت، به طوری که در مورد اهداف و دیدگاه­های مربوط به زنان شاهدنوعی تحول هستیم.این نوع تحول رابایددرتغییردیدگاه زنان ازیک مصرف­کنندۀ رفاه به یک مشارکت­کننده در ایجاد رفاه اجتماعی و اقتصادی جستجو کرد. براساس این دیدگاه زنان به طورِ فزاینده­ای برای ایجاد تحول در سرنوشت خود نقش فعال و سازنده­ای را ایفا می­کنند، و به این ترتیب به عنوان ایجاد کنندگان دگرگونی­های اجتماعی که می­تواند زندگی زنان و مردان را متحول سازد، تلقی می­شوند.

در ایجاد چنین نقش تأثیرگذاری دو عامل «سواد و سطح تحصیلات» و نیز «میزان ورود به بازار کار» بیشترین سهم را داشته­اند. عواملی که در ارتقای سطح آگاهی و توانمندسازی زنان سهم به سزایی داشته و در کاهش تبعیض­ها و نابرابری­های اجتماعی و اقتصادی آنان نقش مهمی را ایفا می­کند. کسب درآمد به واسطۀ اشتغال در خارج از خانه، موقعیت زنان را در خانواده پررنگ­تر نموده و سهم آنان را در تصمیم­گیری­های خانوادگی تقویت می­کند (سن، 1380: 265).

قدرتی را که زنان به واسطۀ کسب آموزش و اشتغال در خارج از خانه به دست می­آورند، هم نقش و انتظارات آنان را در درون حوزۀ خانواده دگرگون می­سازد و هم ورود آنها را به حوزه­های دیگر اجتماعی تسهیل می­کند. به این ترتیب تحول نقش زنان یکی از عوامل اصلی تغییرات اقتصادی و اجتماعی است و نتایج آن ارتباط تنگاتنگی با بسیاری از جنبه­های اصلی فرآیند توسعه دارد (سن،1380: 280).

پژوهش­های متعدد نشان می­دهد، جامعه­ای که اکثریت افراد آن فاقد سرمایۀ فرهنگی و آموزشی باشند، نقش آنان در تغییرات اجتماعی کم­رنگ و محدود می­شود. در چنین شرایطی تغییرات اجتماعی کند، غیرجهت­دار و غیرعقلایی خواهد بود و اکثریت افراد در تغییرات اجتماعی نقش دنباله­دار و پیرو را ایفا می­­کنند (چلبی، 1375: 214).

با کاهش عواملی از قبیل تبعیض جنسی در طول زمان، لیاقت و شایستگی برای کسب موقعیت اجتماعی قوت بیشتری پیدا کرده­اند. به این ترتیب ارتقای سواد و اشتغال زنان عناصری حیاتی در تغییرات اجتماعی است آن چنان که جامعه­شناس و فیلسوف مشهور «هابرماس» در دیدار خود از ایران در سال 1381، سرنوشت و آیندۀ ایران را منوط به ذهنیت و بینش زنان جوان و تحصیل­کردۀ ایرانی که بیش از نیمی از دانشجویان این کشور را تشکیل می­دهند، می­داند. «آلن تورن» جامعه­شناس دیگر فرانسوی نیز در مصاحبه­ای، عاملیت نوسازی در ایران را در دست دختران جوان ایرانی می­بیند (غفاری، 1384: 137).

از این رو فرصت­های نابرابر شغلی و آموزشی، مسئلۀ مهم و تعیین­کننده­ای در مورد دستیابی یا عدم دستیابی زنان به مشاغل گوناگون است. نیازهای بازار کار عمدتاً مشاغل فنی و تخصصی را می­طلبد و کارفرمایان گرایش بیشتری به استخدام نیروی کار مردانه دارند. در این میان طیف وسیعی از زنان از دستیابی به فرصت­های شغلی محروم می­شوند.

موانع دستیابی زنان به مشاغل مناسب گاهی به حدّی است که حتی اشتغال زنان دارای تحصیلات عالی و دانشگاهی را با مشکل روبرو می­سازد. به نظر می­رسد عوامل نگرشی خانواده و جامعه مهمترین مانع زنان بوده است. در حالی که عوامل اجتماعی از قبیل کاهش نرخ رشد جمعیت، کاهش شکاف درآمدی بینِ گروههای مختلف اجتماعی،ریشه­کن­کردن بی­سوادی ودرنهایت مشارکت­های­آگاهانه دربرنامه­ریزی­های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور رابطۀ تنگاتنگ با افزایش میزان اشتغال زنان و مشارکت­های اقتصادی آنان دارد.

مضاف بر این، عوامل خانوادگی از قبیل بهبود الگوی معیشتی خانواده، نحوۀ تنظیم روابط درون خانواده و تربیت فرزندان از جمله مواردی است که ارتباط نزدیک با سطح سواد و تحصیلات و مشارکت­های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زنان در بیرون از خانه دارد.

**خشونت علیه زنان**

خشونت علیه زنان اصطلاحی تخصصی است که مانند جنایت برپایه [بیزاری](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%DB%8C%D8%B2%D8%A7%D8%B1%DB%8C)، برای توصیف کلی کارهای [خشونت‌آمیز](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AE%D8%B4%D9%88%D9%86%D8%AA) علیه [زنان](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B2%D9%86) به کار می‌رود. این شکل از خشونت علیه گروه خاصی از مردم اعمال می‌شود و [جنسیت](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AC%D9%86%D8%B3%DB%8C%D8%AA) قربانی، پایه اصلی خشونت است. سازمان‌ها و کشورهای جهان می‌کوشند با برنامه‌های گوناگون با خشونت علیه زنان مبارزه کنند. سازمان ملل متحد روز [۲۵ نوامبر](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%B2%DB%B5_%D9%86%D9%88%D8%A7%D9%85%D8%A8%D8%B1) [چهارم](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%B4_%D8%A2%D8%B0%D8%B1) یا [پنجم آذر](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%B5_%D8%A2%D8%B0%D8%B1)را [روز بین‌المللی مبارزه با خشونت علیه زنان](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B1%D9%88%D8%B2_%D8%A8%DB%8C%D9%86%E2%80%8C%D8%A7%D9%84%D9%85%D9%84%D9%84%DB%8C_%D9%85%D8%A8%D8%A7%D8%B1%D8%B2%D9%87_%D8%A8%D8%A7_%D8%AE%D8%B4%D9%88%D9%86%D8%AA_%D8%B9%D9%84%DB%8C%D9%87_%D8%B2%D9%86%D8%A7%D9%86) اعلام کرده است.

[مجمع عمومی سازمان ملل متحد](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%AC%D9%85%D8%B9_%D8%B9%D9%85%D9%88%D9%85%DB%8C_%D8%B3%D8%A7%D8%B2%D9%85%D8%A7%D9%86_%D9%85%D9%84%D9%84_%D9%85%D8%AA%D8%AD%D8%AF) خشونت علیه زنان را «هرگونه عمل خشونت‌آمیز بر پایه جنسیت که بتواند منجر به آسیب فیزیکی (بدنی)، جنسی یا روانی زنان بشود» تعریف کرده است که شامل «تهدید به این کارها، اعمال اجبار، یا سلب مستبدانه [آزادی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A2%D8%B2%D8%A7%D8%AF%DB%8C) چه در اجتماع و چه در زندگی شخصی» می‌شود. اعلامیه رفع خشونت علیه زنان در سال ۱۹۹۳ بیان می‌کند که این خشونت ممکن است توسط افرادی از همان جنس، اعضای [خانواده](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AE%D8%A7%D9%86%D9%88%D8%A7%D8%AF%D9%87) و [حکومت](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AD%DA%A9%D9%88%D9%85%D8%AA) اعمال شود.

همچنین هرگونه رفتار خشن وابسته به جنسیت که موجب آسیب جسمی، جنسی، روجی و [رنج](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B1%D9%86%D8%AC) زنان شود را خشونت علیه زن می‌گویند. این خشونت می‌تواند با [تهدید](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%D9%87%D8%AF%DB%8C%D8%AF)، [اجبار](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%AC%D8%A8%D8%A7%D8%B1) یا سلب [اختیار](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%AE%D8%AA%DB%8C%D8%A7%D8%B1) و آزادی، به‌صورت پنهان یا آشکار انجام شود.(رام پناهی،1384)

**فمینیسم**

معمولاً از فمینیسم به نهضت رهایی زنان تعبیر می­شود، کلمه فمینیسم نخستین بار در سال 1838 میلادی وارد زبان فرانسه شد و ناظر بر شورش و اعتراض اقشار مختلف زنان در اروپا بود. در واقع در سال های اول قرن 19 زنان کارگر از مزد کم و شرایط کاری دشوار ناراضی و زنان بیکار نیز از بیکاری و موانع موجود در راه اشتغال زنان گله مند بودند . اعتراض زنان بورژوا و زنان ناظر به محرومیت ایشان از تمام حقوق سیاسی و اقتصادی بود و در واقع زنان متعلق به تمام محیط ها و گروه های اجتماعی از وضعیت موجود خود احساس نارضایتی کرده، خواستار تغییر آن بودند. در نتیجه کم کم مفهوم فمینیسم شکل گرفت.

با این حال برخی معتقدند که میان دو اصطلاح جنبش آزادی زنان و فمینسیم تفاوت وجود دارد. از دیدگاه انان جنبش آزادی زنان، جنبش اجتماعی است که زن را جزئی از جامعه به شمار می آورد و در نتیجه می کوشد تا در جامعه از حقوق وی دفاع کند در حالی که فمینیسم به معنی زن محوری است و زن را موجود خارج از جامعه می بیند. در تعریفی دیگر فمینیسم به مثابه یک نهضت به مقاومت و عکس العمل های نهادین آشکار و فراگیری اطلاق می­شود که زنان در مقابل تبعیض جنسیتی و نابرابری جنسیتی ناشی از نظام اجتماعی که برای آنان اعمال می شود، برای حقایق حقوق انسانس خویش و برای رسیدن به خواسته های مشترک و مشخص ابراز می نمایند . براساس این تعریف فمینیسم نهضتی است که تلاش دارد نقش های متفاوت زن و مرد را کاملاً در هم آمیزد و زبان انسانی و بستر تاریخ و ماهیت وضعیت بشری را تغییر دهد.

نهضت فمینسیم امروزه نیز در بیشتر کشوهای جهان وجود دارد و به صورت جنبش اجتماعی طرفدار برابری زن و مرد در زمینه های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می باشد و برای از بین بردن انواع تبعیض، تحقیر و توهین زنان ، مبارزه می کند. تاکید فمینیست ها بر رفع هرگونه تبعیض جنسی از آن رو است که ان را نتیجه حاکمیت مرد می شمارند و بر این باورند که مردسالاری تنها نوعی از سلطه ساده نیست، بلکه نظامی است که خواه آشکار، خواه نهان، تمام مکانیزم های نهادی و ایدئولوژیکی در دسترس خود مثل حقوق، سیاست، اقتصاد ف اخلاق، علوم طبیعی، فرهنگ، آموزش و پرورش، رسانه های گروهی و... را به منظور تحقق سلطه مردان بر زنان به کار می گیرد.(میشل،1372)

**حقوق زنان**

**حقوق زنان** اصطلاحی‌ست که اشاره به [آزادی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A2%D8%B2%D8%A7%D8%AF%DB%8C_%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%DB%8C) و حقوق زنان در تمامی سنین دارد. ممکن است این حقوق توسط قانون یا رسوم سنتی یا اخلاقی در یک جامعه به رسمیت شناخته‌شوند یا نشوند. دلیل گروه‌بندی خاص این حقوق تحت عنوان زنان و جدا کردن آن از حقوق عام‌تری مثل [حقوق بشر](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AD%D9%82%D9%88%D9%82_%D8%A8%D8%B4%D8%B1) این است که بنا بر تئوری، این حقوق در بدو زاده شدن برای تمام بشر به رسمیت شناخته می‌شوند اما مدفعان حقوق زنان نشان می‌دهند که به دلایل تاریخی و فرهنگی زنان و دختران بیشتر از مردان از شمول این حقوق خارج می‌شوند.

مبحث حقوق زنان معمولاً شامل - و نه منحصر به - این موارد می‌شود: تمامیت بدنی و خودمختاری، حق رای، حق کار، حق دستمزد برابر به خاطر کار برابر. حق مالکیت، حق تحصیل، حق شرکت در ارتش، حق مشارکت در قراردادهای قانونی و در نهایت حقوق سرپرستی، ازدواج و مذهبی.

در [قرن نوزدهم](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%82%D8%B1%D9%86_%D9%86%D9%88%D8%B2%D8%AF%D9%87%D9%85) تعداد فزاینده‌ای از زنان شروع به کار در فعالیت‌های صنعتی نمودند. در نتیجه، نگرانی برخی از [اصلاح طلبان](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%B5%D9%84%D8%A7%D8%AD_%D8%B7%D9%84%D8%A8%D8%A7%D9%86) اجتماعی در زمینه تأثیر ساعت‌های طولانی و شرایط کاری نامناسب بر سلامت زنان افزایش پیدا کرد. اتحادیه مصرف‌کنندگان ملی در سال ۱۸۹۹، و اتحادیه تجارت زنان در سال ۱۹۰۳ تأسیس شد این مراکز با هدف افزایش تلاش‌ها بمنظور کم نمودن ساعات کاری زنان و مشخص نمودن نوع فعالیتی که این قشر توانایی انجام ان را دارند، بوجود آمد. تا سال ۱۹۰۸، نوزده قانون برای کم کردن ساعات کار زنان یا لغو کار شبانه برای این افراد در ایالت‌های مختلف آمریکا تصویب شد. با توجه به اینکه تعداد بیشتری از زنان در طول جنگ جهانی اول (۱۹۱۴–۱۹۱۸) وارد بازار کار شدند، این روند باعث شد که در سال ۱۹۲۰ دفتر زنان در وزارت کار ایجاد شود و باعث شروع تصویب قوانین جدید برای محافظت از زنان شاغل شود.

قوانین حفاظتی برای زنان همواره در طول تاریخ یک موضوع بحث‌برانگیز در جنبش زنان بوده‌است. مخالفان قوانین حفاظتی بر این عقیده هستند که قوانین تصویب شده برای محافظت از زنان حتی در موارد کاری، مبارزه زنان برای برابری با مردان را بی اثر می‌نماید. آنها ادعا می‌کنند که قوانین کار مبتنی بر جنسیت، زنان را به عنوان گزینه‌های ضعیف و بی دفاع به حساب می‌آورد و موقعیت‌های شغلی آنها را محدود می‌نماید و همچنین باعث تقویت نظریه ماندن زنان در خانه می‌شود. قوانین حفاظتی بارها و بارها در دادگاه‌ها به چالش کشیده شد. در دادگاهی که در سال۱۸۹۵تشکیل شد،[دیوان عالی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AF%DB%8C%D9%88%D8%A7%D9%86_%D8%B9%D8%A7%D9%84%DB%8C%22%20%5Co%20%22%D8%AF%DB%8C%D9%88%D8%A7%D9%86%20%D8%B9%D8%A7%D9%84%DB%8C) ایلینوی حکم داد که با محدود کردن مدت زمان کاری زنان به هشت ساعت، قوانین تصویب شده در این زمینه نقض می‌شوند و در نتیجه این اقدام مخالف با متمم چهاردهم [قانون اساسی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%82%D8%A7%D9%86%D9%88%D9%86_%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D8%B3%DB%8C)در مورد حفاظت برابر می‌باشد. در لاکنر و نیویورک (۱۹۰۵) [دیوان عالی کشور](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AF%DB%8C%D9%88%D8%A7%D9%86_%D8%B9%D8%A7%D9%84%DB%8C_%DA%A9%D8%B4%D9%88%D8%B1) همه شرایط حفاظتی را خلاف قانون اساسی شناخت. تصمیمی که در دادگاه لاکنر گرفته شد، سه سال بعد مورد تجدید نظر قرار گرفت. حقوقدان آمریکایی لوئیس براندیس در این مورد بیان می‌کند که در نقش زنان به عنوان مادر لازم است تا در محل کار از آنها حمایت ویژه‌ای صورت بپذیرد. دادگاه‌های آمریکا بارها و بارها از تعیین قوانین برای مشخص کردن [حداقل دستمزد](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AD%D8%AF%D8%A7%D9%82%D9%84_%D8%AF%D8%B3%D8%AA%D9%85%D8%B2%D8%AF) در مورد زنان طفره رفتند. در دادگاهی که سال۱۹۲۳ برگزار شد، دیوان عالی بیان کرد که تعیین حداقل دستمزد برای زنان؛ آزادی برای تعیین شرایط در قراردادها را نقض می‌کند. با این حال، تصویب قانون استاندارد ملی کار (۱۹۳۸) میزان حداقل دستمزد را مشخص نمود که برای مردان و زنان به صورت یکسان در نظر گرفته شد. در سال ۱۹۶۹ کمیسیون ایجاد فرصت‌های شغلی یکسان (EEOC) قوانین حفاظتی برای زنان را نامعتبر اعلام کرد.

**نگارش زنانه**

نگارش زنانه یا شیوه­ی نوشتار زنان، از فمینیسم فرانسوی نشات گرفته است. این مکتب با درک حاشیه­ای بودن تحمیلی زنان، سعی می کند از این حاشیه ای بودن ابزاری برای "واسازی" دریدایی و تخریب نظم مفهومی موجود که نظمی مردانه است، بسازد. به این دلیل معتقدین به این نوع فمینیسم بحث نگارش زنانه را پیشنهاد می کنند. طبق آرای لکان هر شخص از رهگذر درونی سازی قواعد ارتباطی یا نظم نمادین جامعه به یک شخص بدل می شود و به فرهنگ بشری راه می یابد. این امر از طریق برساختن یک خود مجزا و به لحاظ جنسی خاص، در فرایند یادگیری زبان امکان پذیر می شود. بنابراین افراد تنها قادرند به زبان نظم نمادین صحبت کنند که این نظم با توجه به مذکر بودن فرهنگ، برگرفته از قانون مردانه و مذکر است. در اینجا لکان با فروید هم عقیده است که زنانگی چیزی بیش از قطب منفی در برابر مردانگی نیست و بنابراین زنانگی خارج از قوانین نمادینی قرار دارد که افراد و جامعه و فرهنگ را تنظیم می­کند. لکان معتقد است بیرون از نظم مذکر هیچ زبان مونثی وجود ندارد.

مکتب نوشتار زنانه بحث لکانی بیرون بودن زنانگی را می پذیرد اما در عین حال آن را امکانی برای پروراندن زبان و رویکردی انتقادی و ساختار شکنانه و بدیل بر علیه نظم غالب می داند. "بنابراین جنش مونث صرفا به منزله­ی فقدان یک کیفیت بر ساخته نمی­شود بلکه به منزله­ی ارائه کننده یک خلاقیت شورشگر فرهنگی بر ساخته می­شود. در این متن و زمینه فمینیست­های فرانسوی تصور زن به منزله جنس دوم یا "دیگران" را از نوشته­های اگزیستانسیالیستی سیمون دوبووار اخذ می کنند، اما بر خلاف دوبوار نامرئی، حاشیه ای بودن جنس مونث را موضوعی مناسب برای ارزیابی انتقادی آنچه در نظم نمادین ارزشمند و مشروع تلقی شده است می دانند. مشخصه ارای ایشان نوعی نوشتن است که داعیه دار امکانات زنانگی است..... بدین ترتیب زنانگی به عنوان فراهم آورنده قابلیت پرسشگری از معیار واحد نظم (قانون پدر ) ارج نهاده می شود. به عبارت دیگر زنانگی رویه­ای ممکن برای واژگونی سازوکارهای به حاشیه­رانی قدرت را در اختیار می نهد "(بیسلی، 113:1385).

بنابراین زنانگی مورد نظر فمینیست­های فرانسوی ابزاری برای ساختار شکنی دریدایی است. آنان معتقدند همانگونه که دریدا طرح می­کند معنی در نظم نمادین بدیهی یا ذاتی نیست بلکه به طور مداوم خود را به لحاظ فرهنگی و زبانی از طریق تمایزیابی ساسله مراتبی بازتولید می­کند. به این معنا که ارزش­های مفهومی با ایجاد تفاوت تولید می شوند و این تفاوت از طریق زوج های مفهومی متضاد ایجاد می­گردد. بنابراین امتناع از شناسایی هر گونه تفاوت در مکتب نوشتار زنانه و گریز از دربرداشتن هر نوع تعریف و مضمونی ثابت، نظم مردانه موجود را متزلزل کرده و نوعی نظم مفهومی ورای سلسله مراتب قدرت را تولید و یا حداقل امکان تولید آن را فراهم می کند.

ویرجینیا ولف اولین چهره­ای بود که توانست در آثار خود چارچوبی مشخص در زمینه­ی نوشتار زنانه را برای آیندگان طراحی نماید. به اعتقاد او زن برای نوشتن آنچه که در ذهن دارد با دشواری­های زیادی روبروست که بدیهی­ترین آنها ساختار جملات است. جملات پرطمطراق مردان دیگر به کار زنان نمی‌آید. بنابراین آنان مجبور به داشتن زبان مخصوص به خود هستند (ولف، 1383). البته هلن سیکسو نیز از مهمترین چهره های این مکتب معتقد است که نگارش زنانه را هرگز نمی توان تعریف کرده و آن را به عنوان نظریه درآورد چراکه از گوناگونی و تنوع زیادی برخوردار است و نمی­توان آن را به امر ثابتی اطلاق کرد (سیکسو، 1976). در حقیقت این مکتب مهمترین ویژگی­های نوشتارهای زنانه را تکثر، خودجوشی و پویایی می­داند.

**سیاست‌های هویت بخش**

مفهوم "خواهری" و تلاش برای جمع همه زنان زیر یک مفهوم سیاسی تلاشی ایده آل گرایانه و غیرواقعی بود که در حقیقت در علایق نوپا به فمنیسم و ظهور جنبش آزادی زنان ریشه داشت. این مسئله زمانی به چالش تبدیل شد که زنان اقلیت یعنی زنانی غیر از گروه سفیدپوست، طبقه متوسط، تحصیل کرده و دگرجنس خواه به این جنبش پیوستند. در این هنگام تفاوت میان گروه های مختلف زنان هم به اندازه ی شباهت‌هایشان مهم به نظر رسید. "سیاست هویتی" در اینجا جهت توصیف تفاوتها و اختلافات میان گروه های مختلف فمینسیتی است که بعضا به نزاع های اساسی تبدیل گردید.

مسئله تنها هویت فردی و پس زمینه­ی مشارکت­کنندگان جنبش نبود که آن را به گروه­های مختلفی تبدیل می کرد، بلکه تعارض بر سر اینکه "هویت فمینیستی" باید چه معنایی داشته باشد هم به اندازه ی اینکه حق تصمیم گیری به چه کسانی داده می­شود، اهمیت دارد. این مسئله توان فمینسیم را به مثابه یک جنبش گسترده تحلیل می برد. می توان گفت که سیاست های هویتی در بسیاری از مفاهیم و عبارات جنبش آزادی زنان نهادینه شده است. اگر عقاید همه ی افراد به یک اندازه معتبر و مهم باشد، بنابراین چه کسی مسئول تعیین یک دستور کار مشترک خواهد بود (پلیچر، 2005).

در میان بعضی از گروه­های فعال در جنبش، سیاست های هویتی به معنای اتخاذ رویکرد و چالش مستقیم نسبت به سلطه­ی دیگر گروه­های ذینفع در فمینیسم بود. در میان بعضی دیگر تعریفی که از مفهوم "ستم" ارائه می دهند، در هویت سیاسی آنها خلاصه شده است. به بیانی دیگر رادیکال­ترین سیاست های افراد مستقیما از هویت آنها نشات می گیرد چراکه تلاشی است در تقابل با ستمی که دیگری اعمال می کند (اوانس، 1979).

مهمترین ایده را در این خصوص بل هوکس مطرح می­کند. او معتقد است که مفهوم "خواهری" ریشه در نظام فکری زنان سفیدپوست طبقه‌ی بورژوا داشته و این امر به استثمار و ستم گروهی از زنان توسط زنان دیگر می انجامد. او معتقد است فعالیت زیر چتر مفهوم "خواهری"، در را به روی هرگونه مبارزه­ی واقع­گرایانه با ستم می بندد (هوکس، 1986). به نظر هوکس و بسیاری دیگر از فمینسیت­های رنگین پوست، تبعیض جنسیتی ارتباط عمیق و همبسته­ای با نژادپرستی دارد و فمینیست­های سفیدپوستی که با نژادپرستی مبارزه نمی‌کنند، در حقیقت با یکی از مهمترین منابع ستم علیه خود سازش کرده و در نتیجه به نقض غرض می‌پردازند.

**جنبش زنان در ایران**

جنبش زنان در ایران به [جنبش اجتماعی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AC%D9%86%D8%A8%D8%B4_%D8%A7%D8%AC%D8%AA%D9%85%D8%A7%D8%B9%DB%8C) [زنان ایرانی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B2%D9%86%D8%A7%D9%86_%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86%DB%8C) در دوره‌های مختلف، برای به دست آوردن [حقوق زنان](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AD%D9%82%D9%88%D9%82_%D8%B2%D9%86%D8%A7%D9%86) و تلاش آنان برای از بین بردن موقعیت فرودست زنان گفته می‌شود. نمونه این پدیده در سال‌های [۱۲۸۹](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%B1%DB%B2%DB%B8%DB%B9) تا [۱۳۱۱](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%B1%DB%B3%DB%B1%DB%B1) دیده می‌شود.

جنبش‌های اجتماعی توسط گروهی ناراضی از وضع موجود شکل می‌گیرد که نظم اجتماعی موجود را به چالش می‌کشند و قصد تغییر یا اصلاح آن را دارند. فعالیت آنان مداوم و پیوسته است (برخلاف شورش و کودتا) و در ابتدای کار با مخالفت عمومی روبرو می‌شوند، این مخالفت ممکن از سوی دولتِ حاکم باشد یا از سوی نهادهای مخالف دیگر. فعالیت‌های جنبش از مقداری سازماندهی و شبه ساختار برخوردار است و همه گروه‌های فعال درک مشترکی از هدف‌ها و ایده‌آل‌های جنبش دارند.

علاوه بر مخالفت‌های [سنت‌گرایان](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B3%D9%86%D8%AA%E2%80%8C%DA%AF%D8%B1%D8%A7)، دولت‌مردان ایرانی در تمام دوره‌های تاریخی نیز همانند بسیاری از [کشورهای جهان سوم](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%A9%D8%B4%D9%88%D8%B1%D9%87%D8%A7%DB%8C_%D8%AC%D9%87%D8%A7%D9%86_%D8%B3%D9%88%D9%85) همواره این جنبش‌ها را صرف نظر از انگیزه آنها، خطری علیه [حکومت](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AD%DA%A9%D9%88%D9%85%D8%AA) و [قدرت](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%82%D8%AF%D8%B1%D8%AA) خویش تلقی می‌کردند.(رام پناهی،1384)

منابع فارسی

* بيسلي، کريس. (1385). ***چیستي فمينيسم***. ترجمه محمد رضا زمردي، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
* رام پناهی، اعظم (۱۳۸۴) **خشونت علیه زنان و بازتاب آن در مطبوعات**. تهران: شورای فرهنگی، اجتماعی زنان؛ روابط عمومی.
* میشل، آندر، (1372) **جنبش اجتماعی زنان**، ترجمه هما زنجانی زاده
* نجم عراقی، منیژه. (1389). ***زن و ادبیات: سلسله پژوهش های نظری درباره ی مسائل زنان***. تهران: نشر چشمه.
* ولف، ویرجینیا. (1383). ***اتاقی از آن خود***، ترجمه صفورا نوربخش ، تهران: نشر نیلوفر.

**منابع انگلیسی**

* Beauvoir, S. (1972). The second sex. London: Pan Books LTD.
* Cixous, H. (1976). "The Laugh of the Medusa," trans. Keith Cohen and Paula Cohen, Signs 1, no. 4: 875–93.
* Davis, K. (1991) The Gender of power. Sage Publication, New York.
* Delphy, Ch. (1977). The Main Enemy. London, Women's Research and resource center.
* Evans, S. (1979). Personal Politics: The Roots of Women’s Liberation in the Civil Rights Movement and the New Left, New York: Alfred A. Knopf.
* Young, I. (2004). Five Faces of Oppression, in: Oppression, Privilege, & Resistance edited by Lisa Heldke and Peg O’Connor, McGraw Hill in Boston.
* Lindsey, L. (2010). The Sociology of Gender: Theoretical Perspectives and Feminist Frameworks, Pearson
* Mariko, M. (2000). Beyond Prejudice as simple antipathy: Hostile and benevolent sexism across cultures. Journal of Personality and Social Psychology 79 (5): 763–75.
* Plicher, J. and Whelehan, I. (2005). 50 key concepts in Gender Studies, Sage Publication, London